

دادگستری انجام ندهید، دیگر حق ندارید این کار را انجام دهید.

روز بعد دیدم دیگر نمی‌شود، می‌رسانند خبرها را! رفتم شکلات از آن شکلات‌های زوروق پیچیده خریدم که بچه‌ها تا می‌بینند با آن بازی می‌کنند. راه دیگری نداشتم. بچه‌ها که می‌دیدم یواشکی بهش شکلات می‌دادم. ظهرش من را خواستند و گفتند این مسخره بازی‌ها چیست؟ چرا شکلات می‌دهید به بچه‌ها؟ گفتم فقط می‌خواهم بچه را مشغول کنم. اذیت می‌شود. مادرش می‌گوید همسرش مرده، پدرش و شوهرش اذیتش می‌کند، رهن خانه مانده، پول ندارد. چشم‌های این بچه هم باز تر می‌شود.

مانع می‌شدن ولی کار را انجام می‌دادم، سال ۹۹ که اینجاریا به من دادند، شب افتتاح، تمام میزها را پر از شکلات رنگی، مداد رنگی و دفتر نقاشی کردم تمام میزهای مجتمع پر شد و یک آرزو بعد از چند سال محقق شد و اثراتش را همکارانم دیدند. اینجا واژه من را به کار نمی‌برم هر چه هست ما است. شهر بازی ما، کتابخانه ما، همه را عبارت ما به کار بردیم تا به سمت گروه برویم. سعی کردم در این مدت این اتفاق بیفتد و شوق زندگی نماینده یک حس خوب از یک کار گروهی باشد که معمولاً در کشور ما خیلی کار گروهی موفق نیست و کارهای فردی ادامه دارد. در سند قوه خیلی اصرار داشتند که بنویسند که با ایده خانم عابدین زاده برای اولین بار در سیستم قضایی یک کشور عدالت رنگی شد و عدالت چهره مادرانه گرفت و یک پشتوانه متفاوت ایجاد شد. خیلی خواهش کردم که این را بردارید منتصب به همه آنچه که در این سیستم است شود که ادامه پیدا کند.

● اسم شوق زندگی را از کجا آوردید؟

با دوستانی که ابتدا اتفاقاً از دل شهرداری بودند (این ساختمان متعلق به شهرداری است) صحبت می‌کردیم می‌گفتیم افرادی که به اینجا می‌آیند امید ندارند، رنج می‌کشند و مشکلی دارند، همین‌طور صحبت می‌شد که اصلاً امید زندگی و شوق زندگی ندارند. از شوق، شوق، به شوق زندگی رسیدیم.

● مقاومتی وجود داشت که اسم مجتمع را بخواهید شوق زندگی بگذارید؟

واکنش‌ها برایم جالب بود که چرا شوق زندگی؟ ولی بعد دیدیم که چه عبارت قشنگی از شوق زندگی درمی‌آید، شهر و قابلیت‌های بی‌نهایتی از شوق زندگی در گسترش یاری اجتماعی، می‌تواند مخفف این هم باشد، ولی خب ما اول می‌خواستیم انگیزه مثبت بدسیم و اینکه اگر کسی می‌خواهد دنبال این مجموعه بگردد که شوق زندگی کجاست؟ این عبارت در زبانش بیاید، در ذهنش باشد و مقابل چشمانش باشد. بار منفی نداشته باشد. آدم‌ها به اندازه کافی آسیب دیده هستند. عبارت‌های منفی حالشان را بدتر می‌کند.

● گفتید که خواهرتان برای اینجا نذر می‌کرده. افراد دیگری هم نذر می‌کنند برای اینجا؟

بله، این کار از خودمون شروع شد، ولی محدودیتی برای افراد خارج از مجموعه نداریم می‌توانند مراجعه کنند. ما اینجا یک اطلس آرزوها داریم که بچه‌ها آرزوهایشان را روی آن می‌نویسند و بعد خیرانی که در توان دارند، آن را برآورده می‌کنند. من اصرار دارم هر بچه‌ای که وارد اینجا می‌شود اول به سمت نقاشی کشیدن برود یعنی گفتمان ما بچه‌ها با نقاشی باشد.

وقتی بچه‌ها نقاشی کشیدند به آن‌ها جایزه می‌دهیم. جایزه کوچک است و وسایل گران به‌بچه‌ها نمی‌دهیم. جایزه در ازای نقاشی است و بچه‌ها می‌فهمند که کارشان ارزش دارد، انتخاب جایزه هم با خودشان است. قدرت انتخاب در بچه‌ها تقویت می‌شود. ضمن اینکه سری بعد که مادران می‌آیند نقاشی بچه‌شان روی دیوار نصب شده و آن‌ها می‌گردند نقاشی را پیدا می‌کنند و با بچه‌شان می‌ایستند و عکس می‌گیرند. بچه‌ها در نقاشی‌ها نشان نکات خیلی قشنگی را می‌گویند مثلاً یکی از بچه‌ها در نقاشی اش نوشته بود ما خانه داریم، ولی زندگی نداریم! خیلی حرف بزرگی است. ما با وسایلی کوچک می‌توانیم کارهای بزرگ انجام دهیم. من هزینه‌ای نکردم بابت این بخش ولی الان نگارخانه‌ای در شوق زندگی از نقاشی بچه‌ها درست شده است که یک ریال هزینه‌اش نکردیم. فقط توجه کردم به یک هنر آن هم از جنس اینکه من یک مادرم، می‌دانم که بچه‌ها، استعدادهای زیادی دارند فقط باید دیده شود.

● بیشتر قصه حضانة دار پیدا اینجا؟

همه چی داریم، از بچه‌ای که در خیابان یا خدای نکرده در سطل آشغال رها می‌شود تا کودک کار. تا کودکی که خانواده‌اش به او آسیب زده است. بچه‌هایی که به ما پناه می‌آورند می‌گویند خانواده‌ها ایمان ما را اذیت می‌کنند، به ما کمک کنید. از بچه‌های محروم از تحصیل تا بچه‌هایی که جرم انجام داده و سرقت کرده‌اند. الان پرونده‌ای داریم که پسری بدون گواهی نامه رانندگی کرده، به کسی آسیب نرسانده، اما حرکات خطرناکی را در پیاده‌رو انجام داده بود، گفتیم (حکم دادیم) گلدان‌های مجتمع شوق زندگی را آب دهد. می‌گفت من فکر نمی‌کردم این قدر گلدان آب دادن خوب باشد. به شدت خشمگین بود، خشمش کم شده است. او چهارده سالش است. یا یکی از بچه‌ها که سرقت کرده بود حکم داده بودیم که نقاشی‌ها را منظم کند. می‌گفت خیلی کار زشتی است من جرمم دزدی است، نقاشی‌ها به جا کنم اصلاً در شأن من نیست!

● خودتان چند فرزند دارید؟

دو تا دارم. پسر ۱۱ ساله دندان پزشکی علوم پزشکی مشهد قبول شد، دختر ۸ ساله هم که کلاس چهارم دبستان است.

● آن دغدغه‌ای که باعث شد دنبال کار بچه‌ها باشید از کجا شروع شد؟

از زمانی که سال ۷۸ وارد دانشگاه علوم قضایی تهران شدم. سال ۸۱ رسماً شروع کردم. از سال ۷۸ که وارد دانشگاه می‌شویم ابلاغ داریم اما شروع به کارم سال ۸۱ بود. جریان ورودم متفاوت بود؛ دبیرستان تیزهوشان در رشته ریاضی فیزیک درس می‌خواندم و رتبه‌ام سه‌رقمی شده بود و مهندسی کامپیوتر مشهد قبول شده بودم. خانواده‌ام اصرار داشتند که من به رشته‌های بورسیه بروم و می‌توانم در این رشته‌ها موفق باشم. بعد از مدتی رشته علوم قضایی هم آمد. آن سال، اولین سالی بود که خانم قاضی می‌گرفتند. برادرم که رشته‌اش پزشکی بود، بررسی کرده بود و این موضوع را متوجه شده بود. من مهندسی کامپیوتر را دوست داشتم و نمی‌دانستم رشته علوم قضایی چیست، اصلاً خوشم نمی‌آمد. به اجبار خانواده در آزمون‌ها شرکت کردم و همه آزمون‌ها را قبول شدم. دانشگاه صدا و سیما هم قبول شده بودم. از بین این رشته‌ها خانواده‌ام گفتند برو و یک خانم قاضی موفق باش. اگر راست می‌گویی! ما خانم مهندس موفق خیلی در کشور

داریم. من رادوره کردند و من به خانواده‌ام اعتماد کردم. در دانشگاه علوم قضایی ثبت نام کردم، کارم را در ترم اول دوست نداشتم. ولی از ترم دوم شروع کردم و فعالیت اجتماعی‌ام آغاز شد. اصلاً بیکار نبودم. یکسره کار می‌کردم و درس‌ها را روی نمودار تحلیل می‌کردم.

● سخت نبود؟

سختی را من نمی‌فهمیدم. شب‌های امتحان حفظ نمی‌کردم، تحلیل می‌کردم. قوانین را الان هم حفظ نیستم. وقتی قوانین را درس می‌دهم به بچه‌ها، می‌گویم این قانون می‌خواهد این را به شما بگوید؛ این شما هستید که تحلیل می‌کنید و گرنه هوش مصنوعی و کامپیوتر بهترین قاضی می‌تواند باشد، چون اگر دیتاها را به آن‌ها بدهید، رأی را نشان می‌دهد. این احساس، وجدان و عدالت شماست که به این قانون روح می‌دهد. این می‌شود تفاوتی که یک قاضی موجود زنده دارد با یک قاضی که مثل سیستم کامپیوتری است و می‌گوید من نمی‌توانم کاری انجام دهم، همین است که هست!

● فکر کنم سال‌های آخر کارتان است؟

احساس می‌کنم سال اولم است، اصلاً اینکه سال‌های آخر کارم است را احساس نمی‌کنم. چون برای خودم هدف گذاشتم و با این هدف زندگی می‌کنم، خسته‌ام نمی‌کند. سعی کردم همیشه یک زن قاضی باشم، نه یک مرد قاضی؛ این خیلی مهم بود.

● یک قاضی زن با یک قاضی مرد چه تفاوتی دارد؟

خیلی تفاوت دارد. اگر دقت نکنید یک دفعه می‌بینید شده‌اید یک مرد قاضی و بعد می‌بینید در قالب یک مرد قاضی در زندگی و اجتماع هستید. زنانگی خیلی تأثیرگذار است. یک سالی خیلی پرونده سنگین به من ارجاع می‌شد و احساس می‌کردم این سنگینی پرونده‌ها روی من تأثیر بگذارد، روی مادری و همسری‌ام. برای همین، در همان سالی که خیلی پرونده‌ها بهم سنگین بود، کلاس‌های آشپزی و شیرینی‌پزی ثبت نام کردم. ساعت ۲ و نیم می‌رسیدم منزل، تا ساعت ۳ و نیم ناهار بچه‌ها و همسر را می‌دیدم، پسر را برمی‌داشتم و می‌رفتم کلاس آشپزی. هم‌زمان حواسم به پسر هم بود. به مربی و بقیه نگفتم شغلم چیست. می‌گفتند چکاره‌ای؟ می‌گفتم خانه دارم. آن موقع مدرک شیرینی‌پزی گرفتم و مدرک آشپزی. آن قدر شور و ذوق داشتم که از کلاس که برمی‌گشتم، مواد لازمی که نداشتم را می‌خریدم و همان شب درست می‌کردم. یعنی همه دغدغه‌های من با درست کردن یک کیک رفع می‌شد و بعد خانواده‌ام که کیک را می‌خوردند و لذت می‌بردند، من دوباره خانم دیگری می‌شدم. باید این را بپذیرم که در دو نقش باید وظایفم را انجام دهم.

من وقتی وارد منزل می‌شوم، یک قاضی نیستم؛ یک زن خانه‌دار هستم. قرار نیست که خانم قاضی باشم، منزلم کثیف باشد و بچه‌ها هم غذا نداشته باشند. اگر بخواهید موفق باشید، باید بتوانید هر دو کار را مدیریت کنید.

البته یک زمانی هم جواهردوزی یاد گرفتم. اولین جواهردوزی که کردم، شکل یک پروانه بود. گذاشتم بالای صندوق پیشنه‌ها و انتقادها و نوشتن مطمئن باشید نظرات شما خوانده می‌شود. من با گل‌سازی، فیلم، تئاتر و... سعی می‌کردم روند مادری و زنانگی را حفظ کنم.

همه دغدغه‌های من با درست کردن یک کیک رفع می‌شد و بعد خانواده‌ام که کیک را می‌خوردند و لذت می‌بردند، من دوباره خانم دیگری می‌شدم. باید این را بپذیرم که در دو نقش باید وظایفم را انجام دهم. من وقتی وارد منزل می‌شوم، یک قاضی نیستم؛ یک زن خانه‌دار هستم.